

● شناسایی

نام: پیمان

سن: ۹ سال

کلاس: سوم ابتدایی

شغل پدر: مهندس

شغل مادر: خانه دار

دلیل ارجاع: ترس از مدرسه

ارجاع دهنده: ستاد تربیتی مدرسه

● شرح مشکل

بنابر گزارش ستاد تربیتی یکی از مدارس ناحیه، مطلع شدیم پیمان دانش آموز کلاس سوم دبستان از اوایل سال تحصیلی با اضطراب و ناراحتی اعلام می کرد که بدون پدریا مادر حاضر نیست به کلاس برود.

□ تغییرات جسمی و روانی

رنگ پریدگی، لرزش دستها، سردرد، گریه شدید و داد و فریاد

□ اقدامات انجام شده

همکاری اولیای دبستان با خانواده پیمان، مراجعه به درمانگاه، مراجعه مددکاران اجتماعی به مدرسه و استفاده از داروهای آرام بخش با تجویز پزشک.

[ستاد تربیتی مدرسه طی گزارشی مفصل، پیمان را به شورای بررسی مشکلات ناحیه ارجاع می دهند، و شورا اقدام به بررسی و درمان مشکل پیمان می نماید.]

● جلسه اول

□ اتاق شورا

اعضای شورا طبق جلسات خود، به بررسی نامه های رسیده و گزارشهای تربیتی از مدارس مشغول می شوند.

آقای س: گزارش جالبی رسیده است.

آقای ت: راجع به چه مشکلی است؟

آقای س: گزارش حاکی از آن است که دانش آموزی به نام پیمان، حدود دو ماه است که حاضر نیست بدون پدر و مادرش به مدرسه بیاید و حضور او در کلاس با گریه و ناراحتی و اضطراب

# مشکلات رفتاری

(۲)

● مشکل پیمان

ارسالی از:

هیئته مشاوره تربیتی استان اصفهان

رتال جامع علوم انسانی

همراه است.

همراه است.

آقای ت: به نظر من بهتر است برای روشن شدن مسئله جلسه ای با مدیر و معلم و پیمان داشته باشیم.

[پس از تأیید اعضای شورا، با مدرسه تماس گرفته می شود و تاریخ جلسه تعیین می شود.]

● جلسه دوم

□ اتاق شورا

[مادر پیمان همراه با معلم و مدیر مدرسه

وارد اتاق شورا می شوند و درباره مشکل پیمان شروع به صحبت می کنند.]  
آقای س:

آقای س: خوب ان شاء الله با بحث و تبادل نظر درباره مسئله پیمان بتوانیم به راه حل مثبتی جهت حل مشکل او برسیم پس رو به مادر پیمان کرده و می گوید شما لطفاً سرآغاز مسئله را برای ما بیان بفرمایید.

مادر پیمان: پیمان دوسه روز اول مهر هیچ مسئله ای نداشته است فقط گاهی وقتها می گفت از خانم معلم خوشم نمی آید، خانم مون خیلی زشته، من از او متنفرم. گاهی وقتها هم ضد حرف خودش را می زد، مثلاً می گفت خانم مون را خیلی دوست دارم. بعد از چند روز با ناراحتی و گریه اصرار می کرد که اگر شما با من نیاید، من به مدرسه نمی روم. من پدرش چند روزی تا مدرسه همراهیش کردیم درحالی که خودش قبلاً به تنهایی به مدرسه می رفت.

بعد از هفته اول گفت تا در کلاس نباشید من به کلاس نمی روم هر چه سعی کردم او را متقاعد کنم کلاس جای من نیست، نتوانستم. خانم معلم نیز بعد از این که نهایت سعی خود را در توجیه پیمان داشتند از طرفی چون ناراحتی شدید او را دیدند اجازه دادند ما به کلاس برویم و از آن به بعد من یا پدرش باید حتماً در کلاس حاضر می شدیم تا او درس بخواند.

آقای ت: شما هم از این موضوع خیلی ناراحت بودید؟

مادر: بله

خانم معلم: روند کار کلاس خیلی پایین آمده و خودتون متوجه هستید که حضور مادر یکی از بچه ها چه مسائلی را در کلاس ایجاد می کند.

آقای س: شما از کی با این مسئله روبرو شدید.

خانم معلم: جریان را مفصلاً مادرشون توضیح دادند، من هم دقیقاً از هفته اول و

دوم این تغییرات را در پیمان دیدم، وقتی اصرار می کرد مادرش هم باید با او به کلاس بیاید من با روی خوش سعی می کردم، او را قانع کنم، ولی او با اضطراب شدیدی که داشت من تسلیم شدم.

خانم ی: رابطه شما با پیمان چگونه بود؟  
خانم معلم: مثل بقیه بچه ها، من او را دوست داشتم و سعی می کردم با او خیلی مهربان باشم.

آقای ت: آقای مدیر شما چه اطلاعاتی راجع به پیمان دارید؟

مدیر: تا آنجا که من تحقیق کردم پیمان در این دو سال با معدل ۴۰ شاگرد اول کلاس بوده است. استعداد بسیار خوبی هم دارد خوب ورزش می کرد و جوش لازم را با بچه ها داشت، ولی در این مدت نه با بچه ها بازی می کند و نه حاضر است در صف بچه ها و ورزش با آنها شرکت کند.

خانم ی: شما چه اقداماتی برای حل مشکل او کردید؟

مادر پیمان: من همان ابتدا او را به درمانگاه سمیه بردم که بنا بر توصیه های پزشک، اولیای مدرسه نیز حضور ما را در کلاس پذیرفتند. البته پیمان با داروهایی که مصرف می کرد، قدری آرام شد ولی موقتی بود.

آقای مدیر: به مددکاران کلینیک به مدرسه آمدند و وبا پیگیری توصیه های پزشک معالج، پیمان برای چند روزی آرام شد. مثلاً اجازه می داد پدر یا مادرش پشت در کلاس باشند، اما از نزد او دور نشوند یا صندلی خود را در پشت در بگذارند و بنشینند و در باز باشد تا او آنها را ببیند.

خانم معلم: البته این حالت موقتی بود و دوباره اوضاع مثل اولش شد.

خانم ی: پیمان الان کجاست؟

مادر: پهلوی پدرش در ماشین منتظر است.

خانم ی: اگر امکان دارد او را بیاورید تا با

او صحبتی داشته باشیم.

مادر: البته.

[در فاصله ای که مادر پیمان در اتاق حضور نداشت، اعضای شورا درباره او صحبت کرده و مشاوره او را به خواهر «ی» واگذار می کنند.]

پیمان به همراه مادرش وارد می شود او خودش را به مادرش جسیانده، درست مثل بچه های سه ساله. مشاور جلوبای آنها برخاسته و سلام می کند.

پیمان مضطرب به مشاور و اطراف اتاق خیره شده به طوری که مشاور را به فکر فرو می برد. او با تردید و دودلی کنار مادر می نشیند.

خانم ی: خوب پیمان حالت که خوبه؟ فکر کنم دوست داری بدانی من کیستم؟ من دوست مادرت هستم. مادرتون برام تعریف کردند که پسری درس خوان و خوبی دارند و من هم از ایشان خواستم که شما را اینجا بیاورند، که از این لحاظ از ایشان تشکر می کنم. در این زمان پیمان همراه با تبسم آه می کشد.

خانم ی: پیمان چند سؤال ازت دارم، خوب بپاس است که شاگرد اول هستی. پیمان چهره اش باز می شود. پیمان شما شاگرد اول هستی یا کس دیگری هست؟

نکند خودت هستی؟ (سکوت) راستش را بگو، مطمئنم که خودت هستی نه؟ کس دیگره هم هست که شاگرد اول باشد بله؟ فکر می کنی معلم چه کسی را بیشتر دوست داره؟ (پیمان کمی فکر کرده و می گوید: «همه را» مشاور سؤال می کند «شما او را دوست دارید؟»

پیمان: (سکوت می کند.)

خانم ی: تو معلمت را دوست نداری؟

پیمان: چرا

خانم ی: آیا فرزند خانم معلم در کلاس شما هست.

پیمان: بله

خانم ی: اسمش چیست؟

پیمان: احسان

خانم ی: آیا درس احسان هم خوبه؟

پیمان: بله

خانم ی: آیا کس دیگری هم هست که مادرشان معلم مدرسه شما باشند.

پیمان: بله

خانم ی: آیا دوست داری مادرت معلم باشد؟

پیمان: بله

خانم ی: اگر مادرت معلم باشد دوست داری شاگرد او باشی؟

پیمان (با خنده) بله

[وقت جلسه تمام می شود و مشاور با پیمان به خوشی و مهربانی خدا حافظ می کند.]

### ● جلسه سوم

#### □ اتاق شورا

اعضای شورا با معلم پیمان مشغول گفتگو هستند که مشاور وارد اتاق می شود. مشاور: آن گونه که من متوجه شدم رابطه معلم و شاگرد کاملاً خدشه پیدا کرده است و پیمان معلمش را به عنوان رکن اصلی در کلاس قبول ندارد.

البته باید دید علت این دلگیری پیمان چیست؟

خانم معلم: بله پیمان نتوانسته مرا بپذیرد. ای کاش علت را می یافتیم!

مشاور: (رو به مادر پیمان) خانم شما در منزل با همسرتان ناراحتی ندارید؟

مادر پیمان: نه. زندگی خوبی داریم. ولی من ناراحتی جسمی دارم و آن هم بیماری قلبی است که تحت درمان هستم.

مشاور: آیا شما در مقابل پیمان ابراز نگرانی و ترس از بیماری می کنید؟

مادر پیمان: خوب بله اغلب در بین صحبتهایم ممکن به خاطر اضطرابی که خودم دارم عنوان کنم.

آقای س: روبه خانم معلم کرده و می گوید شما باید بیشتر به پیمان توجه کنید و رابطه خصوصی تری با او و خانواده اش داشته باشید؛ البته با ظرافت خاصی که

شیوه معلمی است.

خانم معلم: من سعی خودم را می‌کنم. آقای س: (روبه مادر پیمان) شما هم باید در مقابل پیمان ابراز بیماری نکنید حیثاً پیمان از این که شما را تنها بگذارد، می‌ترسد، اغلب بچه‌ها در این سنین تخیلات قوی دارند و پیمان احتمالاً این تصور را دارد که اگر شما را تنها بگذارد وقتی از مدرسه برمی‌گردد، خدای نکرده اتفاقی افتاده باشد و بیماری را منجر به مرگ تصور می‌کند.

مشاور: (روبه خانم معلم) من فکر می‌کنم علت دیگر ناراحتی پیمان وجود فرزندان در کلاس شماست. بنابراین من فکر می‌کنم اگر شما طوری به پیمان بفهمانید که جود فرزندان در کلاس باعث نمی‌شود که به او بی‌توجه باشید، تا اندازه‌ای مسئله حل شود.

#### ● جلسه چهارم

[روز دوشنبه است همه اعضای شورا طی قرار قبلی آماده می‌شوند تا به دبستان پیمان بروند.

فاصله دبستان پیمان تا اصفهان چند کیلومتری می‌شود. به طرف راه آهن به راه می‌افتیم، بعد از ساعتی به آنجا می‌رسیم.

زنگ تفریح است و بچه‌ها در حیاط مدرسه بازی می‌کنند. اعضای شورا در حالی که به طرف دفتر در حرکت هستند، با چشمهای خود در جستجوی پیمان هستند. با کمال تعجب پیمان را می‌بینند که به تنهایی در راهرو مدرسه مشغول حرکت دادن دوست عقب افتاده خود است که بر روی صندلی چرخ داری نشسته است. تا چشمش به اعضای شورا می‌افتد با لبخند جلومی‌آید و سلام می‌کند و روبه مشاور کرده، می‌گوید: من منتظر شما بودم و مشاور هم دستی بر سرش می‌کشد و می‌خندد و احوال او را می‌پرسد. مقابل دفتر که می‌رسند از او خداحافظی موقتی کرده و به دفتر می‌روند و در جلسه ستاد تربیتی که بعد از آمدن

می‌شود.

مشاور: بله تغییرات اولیه رفتار او بسیار جالب بود و من مطمئن هستم که علت اصلی، همان رکود انتقال عاطفی بود که پیمان را دچار ناراحتی کرده بود، حالا که زمینه مساعد برای بازتوانی پیمان مهیا شده است، ان شاء الله ظرف چند هفته آینده، شما دیگر مجبور نیستید وقت خود را در مدرسه به هدر بدهید.

[در این وقت هست که پیمان به در دفتر می‌آید و می‌گوید خانم اجازه، معلم روبه او کرده و می‌گوید چیه پیمان؟ خانم بچه‌ها ساکت نمی‌نشینند، پس کی می‌آیید. معلم او را به دفتر صدا می‌کند.]

آقای س: ان شاء الله اگر پیمان قول بدهد شاگرد منطقی و مرتبی شود، ما هم به خاطر او یک فیلم جالب به مدرسه می‌آوریم تا دوستان دبستانی او هم ببینند. (او می‌خندد و قول می‌دهد. جلسه ستاد به امید بهبودی کامل پیمان خاتمه می‌یابد.)

پیمان با گفتن این جمله که فیلم یادتان نرود به اعضای شورا پیام می‌داد که من بهتر می‌شوم و اعضای شورا هم با اطمینان قول خود را تاکید کردند.

بعد از گذشت یکی دو هفته در یک تماس تلفنی و گزارش ستاد تربیتی دبستان، مطلع شدیم که پیمان بهبودی کامل یافته به طوری که دارو نیز مصرف نمی‌کند و به تنهایی و با سرور به مدرسه می‌آید و مرتب می‌گوید پس کی فیلم می‌آورند؟

یکی از اعضای شورا که مشاوره پیمان را بر عهده داشت، در تماس تلفنی با پیمان جویای حال او شد که پیمان با خوشحالی گفت: خانم من خوب شدم، دیگه مامان و خانم معلم را اذیت نمی‌کنم و شما می‌توانید فیلم را بیاورید. مشاور می‌گوید پیمان مطمئن باشم. پیمان بله، من خوب خوب شدم. مشاور می‌گوید بسیار خوب ما هم به عنوان جایزه هفته آینده یک فیلم خوب می‌فرستیم.

اعضای شورا برگزار شده بود، شرکت کردند. در فاصله جلسه، پیمان آرام و قرار ندارد و مرتب به دم دفتر می‌آید و خواستار آن می‌شود که مادرش برود، ولی معلم به پیمان مسئولیت کلاس را واگذار می‌کند و از او می‌خواهد تا بچه‌ها را ساکت کند. اعضای شورا اقدامات انجام شده را بازنگری می‌کنند.]

خانم معلم: من بعد از این که به خانه رفتم و درباره این مسئله فکر کردم، دیدم بهتر است رابطه پسرمان احسان را با پیمان، قوی‌تر کنم. برای همین هم دسته گلی گرفتم و همراه با خانواده به منزل ایشان رفتم و هدمم این بود که اطمینان او به من تقویت شود.

مادر پیمان: بله شبی که روز قبش از اداره آمده بودیم، خانم زحمت کشیدند و به منزل ما آمدند و فردای آن شب هم پیمان را همراه با احسان به پارک بردند.

آقای ت: خوب نتیجه چه بود؟

آقای مدیر: خوشبختانه واستگی پیمان در این چند روز تا حدودی به مادرش قطع شده است تا آنجایی که دو روز بعد، اجازه داد مادرش در راهرو باشد، ولی او نتواند از لای در او را ببیند و امروز نیز از مادرش جدا شده و در صف با بچه‌ها بدون دغدغه و با آرامش خاطر ورزش کرد.

بد نیست بگویم که عمل پیمان باعث شد که معاون مدرسه سر صف از خوشحالی شروع به گریه بکند.

الان هم که دیدید زنگ تفریح از مادرش جدا بود و ایشان در دفتر حضور داشتند، در حالی که قبلاً این اجازه را نمی‌داد.

مادر پیمان با خوشحالی می‌گوید من امروز خیلی خوشحالم که او از من فاصله گرفته که به نظر من به دلیل تلاش معلمش و راهنمایی شما بود.

آقای س: ان شاء الله با تلاش پیگیر شما و معلمش مسئله به کلی برطرف